

Vol 1 – No 1 – 2026
Reseived Date: 2025/9/23
Accept Date: 2026/1/6
PP: 16 - 33



سال ۱ - شماره ۱ - پاییز ۱۴۰۴
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۶
صفحات: ۱۶-۳۳

پیامدهای رقابت استراتژیک آمریکا و چین در خلیج فارس بر دیپلماسی ایران

مجتبی رفعت*^۱ - سید جواد صالحی^۲

چکیده:

رقابت استراتژیک ایالات متحده آمریکا و چین در خلیج فارس به طور فزاینده ای معادلات ژئوپلیتیکی و ژئو اکونومیکی منطقه را دگرگون ساخته و پیامدهای مهمی برای دیپلماسی ایران به همراه داشته است. سؤال اصلی آن است که با کاهش اهمیت خاورمیانه در راهبرد سیاست خارجی ایالات متحده و هم زمانی آن با راهبرد «پوشش استراتژیک» از سوی چین، چه پیامدهایی متوجه دیپلماسی ایران می شود؟ فرضیه پژوهش این است که اگرچه ایالات متحده تمرکز راهبردی خود را از خاورمیانه به رقابت فرا ساحلی و جهانی با چین منتقل کرده است، اما همچنان با حفظ چتر امنیتی خود، نقش «هژمون ناظر» را ایفا می کند. در مقابل، چین از طریق دیپلماسی اقتصادی و ابتکار کمربند و جاده در پی گسترش نفوذ منطقه ای است. پژوهش با رویکرد توصیفی - تحلیلی و بهره گیری از روش تحلیل مقایسه ای انجام شده است. یافته ها نشان می دهد که با شرایط مذکور، دیپلماسی ایران را در محیطی چندلایه و متغیر قرار داده و آن را به اتخاذ رویکردی عمل گرایانه مبتنی بر موازنه سازی هوشمند و تنوع بخشی به روابط خارجی سوق داده است.

واژگان کلیدی: چین، ایالات متحده آمریکا، توازن قوا، ایران، خلیج فارس، استراتژی

^۱ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علوم و تحقیقات، تهران، ایران
mojtabarafaat1378@gmail.com

^۲ - دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

مقدمه

از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰، ایالات متحده نقش پیشرو در امور خاورمیانه ایفا کرده است و به عنوان ضامن نهایی امنیت برای بسیاری از کشورهای حاشیه خلیج فارس عمل نموده است. پس از حملات ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده آمریکا با معطوف ساختن بخش عمده منابع استراتژیک و توجه خود به جنگ جهانی علیه تروریسم، جایگاه منطقه‌ای خود را بیشتر افزایش داد. با آغاز روزهای پایانی دولت اوباما، ایالات متحده پس از بیش از یک دهه جنگ‌های بی‌پایان در افغانستان و عراق به دنبال ایفای نقش متعادل‌تری در میان قدرت‌های رقیب منطقه بود. تلاش واشنگتن برای یک نقش نظامی و سیاسی جدید با دخالت عمیق پکن در خاورمیانه، همزمان شد؛ زیرا این کشور توانست بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ را تا حد زیادی بدون آسیب جدی پشت سر بگذارد و رشد اقتصادی سریع خود را تا زمان شیوع همه‌گیری ویروس کرونا در اواخر سال ۲۰۱۹ حفظ کند. از سال ۲۰۱۱، اهمیت استراتژیک خاورمیانه برای واشنگتن به تدریج کاهش یافته است؛ زیرا ایالات متحده با نزدیک شدن به خودکفایی انرژی، خود را برای رقابت بلندمدت با چین آماده کرده و اساسی‌ترین تغییر راهبردی خود را از پایان جنگ جهانی دوم برنامه‌ریزی می‌کند. از منظر ایالات متحده آمریکا، چین یک رقیب هم وزن به نظر می‌رسد که هم قصد و هم توانایی براندازی نظم لیبرال تحت رهبری ایالات متحده را دارد. باید در مقابل، منابع طبیعی گسترده و رشد اقتصادی منطقه به طور فزاینده‌ای چین را از طریق ابتکار کمربند و جاده به گسترش مشارکت استراتژیک خود با تمام قدرت‌های رقیب در خاورمیانه سوق داده است. برای واشنگتن، مهار جاه‌طلبی‌های چین در منطقه آسیا و اقیانوسیه مستلزم زیر پا گذاشتن پایه‌های اقتصادی قدرت نظامی این کشور است. ایالات متحده به دنبال به حداقل رساندن مشارکت چین در کل خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس نفت خیز است. در عین حال، تشدید رقابت چین و آمریکا فرصت‌های بیشتری را برای قدرت‌های منطقه‌ای برای مانور سیاسی ایجاد خواهد کرد. بنابراین، درک پویایی‌های منطقه‌ای ناشی از تغییر توزیع جهانی قدرت ضروری است. از سوی دیگر ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای موثر در منطقه خلیج فارس طی چند دهه‌ی اخیر تلاش کرده است تا اثرگذاری خود را بر نظم منطقه خلیج فارس و همچنین از طریق تاثیرگذاری بر بحران‌های بنیادگرایی- تکفیری مثل داعش و همکاری‌های منطقه‌ای با چین می‌تواند به عنوان یک عامل موثر در رقابت استراتژیک این کشور قلمداد شود. از همین رو این مقاله به دنبال پاسخگویی به یک سوال مهم است که رقابت استراتژیک چین و آمریکا در خلیج فارس چگونه بر رفتار دیپلماتیک، گزینه‌های سیاست خارجی و موازنه‌سازی منطقه‌ای ایران تأثیر گذاشته است. در پاسخ به این سؤال به عنوان فرضیه باید گفت که علیرغم اینکه منطقه خلیج فارس از اولویت اصلی سیاست‌های ایالات متحده آمریکا خارج شده است و این کشور بیشتر بر رقابت فراساحلی و جهانی با چین متمرکز شده است اما آمریکا تلاش دارد بدون ایفای نقش اصلی خود در گذشته، چتر امنیتی خود را بر فراز منطقه کماکان برقرار نگه دارد و نقش هژمون ناظر را به منظور تأمین منافع خود و متحدانش ایفا نماید؛ از سوی دیگر چین در قالب رویکرد پوشش استراتژیک تلاش دارد تا دیپلماسی اقتصادی هم به اهداف جامع امنیت ملی خود برسد و هم مگا پروژه حیاتی خود را یعنی ابتکار کمربند و جاده یا راه ابریشم جدید را اجرایی سازد و همچنین جریان مداوم منابع متنوع انرژی خود را تضمین نماید؛ اجرایی سازی این استراتژی با پرهیز از رقابت برهم زننده نظم موجود با آمریکا و کشورهای منطقه صورت می‌گیرد. ایران به عنوان یکی از مهمترین تأمین کنندگان

انرژی و مهمترین کشور ابتکار جاده و کمربند برای چین اهمیت راهبردی داشته و تلاش دارد از این طریق به چین نزدیک شود و در قبال قدرت و نقش ایالات متحده آمریکا موضع نفی و فاصله‌گیری را اتخاذ نماید. این مقاله با پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از روش تحلیل مقایسه‌ای کیفی انجام شده است و داده‌های آن به شیوه‌ی اسنادی جمع‌آوری شده است.

۱- پیشینه تحقیق

زارعی و همکاران (۱۴۰۰) در مقاله خود با عنوان «نفوذ چین در پرتو نقش امنیتی آمریکا در حوزه خلیج فارس» به دنبال این موضوع بوده است که آیا رویکرد اقتصادی فعلی چین در منطقه خلیج فارس در آینده به رویکرد سیاسی-امنیتی فعالانه تبدیل خواهد شد؟ نویسندگان در این مقاله به این نتیجه رسیده‌اند که از آنجاکه ورود به چالش‌های پیچیده امنیتی خلیج فارس در تضاد با سیاست پکن مبنی استفاده حداکثری از ظرفیت‌های تجاری در جهت ارتقای اهداف راهبردی ملی قرار دارد، دیپلماسی اقتصادی چین در خلیج فارس در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت به اتخاذ سیاست امنیتی فعال این کشور در منطقه منجر نخواهد شد. اما رویکرد این کشور به طور بالقوه به تدریج و در طولانی‌مدت به پایان هژمونی ایالات متحده در خلیج فارس منجر شود.

مقومی و همکاران (۱۴۰۰) در مقاله «نهادسازی نوین آمریکا برای مهار ایران و چین در آسیا» به مساله راهبرد آسیایی سیاست خارجی آمریکا در قبال چین پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که آمریکا بر سیاست مهار رقبای آسیایی از طریق نهادسازی‌های نوین اقتصادی، سیاسی و امنیتی تأکید دارد و به نظر می‌رسد مهار چین و ایران مهمترین اهداف ایالات متحده از ایجاد نهاد «کواد» است.

بزرگمهری و میرزایی (۱۳۹۶) در مقاله خود با عنوان «حضور چین در خلیج فارس؛ پیامدهای سیاسی و استراتژیک» به اولویت‌های راهبردی چین در خلیج فارس پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که چین در سایه سیاست کلان موازنه نرم با آمریکا، رویکرد تعامل با آمریکا را در حوزه خلیج فارس دنبال می‌کند و در همین راستا، با برقراری روابط اقتصادی با بازیگران اصلی منطقه‌ای و ایجاد حس وابستگی در آنها به روابط با چین، می‌کوشد جایگاه خود را در منطقه به‌عنوان یک بازیگر ضروری تثبیت کند.

وینها (۲۰۲۲) در مقاله خود با عنوان «رقابت چین و آمریکا و امنیت خلیج فارس» از یک چارچوب پیچیده امنیتی منطقه‌ای، همراه با لنز نظری واقع‌گرایانه، استفاده می‌کند تا با شناسایی منافع منطقه‌ای این دو قدرت و بررسی پویایی‌های نوظهور امنیت منطقه‌ای، چگونگی تأثیر رقابت فزاینده چین و آمریکا بر امنیت خلیج فارس را تحلیل کند. و به این نتیجه رسیده است که چین در قالب رویکرد توسعه اقتصادی و امنیت انرژی خود در خلیج فارس روابط خود را در بین کشورهای منطقه گسترش داده و این راهبرد را با پرهیز از تقابل با هژمونی ایالات متحده آمریکا در این منطقه صورت می‌دهد.

کالابریس (۲۰۲۳) در مقاله خود با عنوان «ایالات متحده آمریکا، چین و خلیج عربی در فضای رقابت قدرت‌های بزرگ» خلیج فارس را نقطه‌ی کانونی در رقابت استراتژیک بین ایالات متحده و چین دانسته و معتقد است سیاست چین و آمریکا از تعامل به رقابت استراتژیک تغییر کرده است. تعامل این دو قدرت بزرگ در خلیج فارس با تداخل منافع، نقش‌های متمایز و الگوهای تغییر مشخص می‌شود. در ادامه مقاله تلاش می‌کند تا راه‌هایی را برای ایالات متحده پیشنهاد کند تا رقابت استراتژیک در خلیج فارس را مسئولانه مدیریت کند و در نتیجه از رقابت نوپا و بی‌اعتمادی و خصومت متقابل بیشتر در منطقه دور شود. بر این اساس، خلأ اصلی در ادبیات موجود، فقدان

پژوهشی است که به صورت هم‌زمان و منسجم، رقابت استراتژیک چین و ایالات متحده در خلیج فارس را با تمرکز بر پیامدهای آن برای دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران بررسی کند. مقاله حاضر می‌کوشد با پر کردن این خلأ، نشان دهد که این رقابت چگونه بر جهت‌گیری‌ها، ابزارها و گزینه‌های دیپلماتیک ایران اثر گذاشته و چه فرصت‌ها و محدودیت‌هایی را پیش‌روی سیاست خارجی ایران قرار داده است.

۲- چارچوب نظری؛ تئوری موازنه قوا میان قدرت‌های بزرگ

موازنه قوا از دیرباز به عنوان یکی از مهمترین مکانیسم‌های سازماندهی و کنترل نظم و مدیریت امنیت در سیستم بین‌الملل در سطح جهانی مطرح بوده است و نظریه موازنه قوا به عنوان بنیان نظری آن، از سابقه دیرینه‌ای برخوردار می‌باشد. توازن قوا عاملی ثبات بخش به سیستم بین‌المللی در شرایط آنارشی سیستمی است و در واقع این اصل موازنه قدرت است که مانع فائق آمدن یک قدرت مسلط بر سیستم جهانی سرمایه‌داری، تبدیل آن به امپراتوری جهانی و برهم زدن توزیع توانایی‌ها به شیوه‌ای عمیق در امتداد واحدها می‌شود (نجفی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۴۴۹-۱۴۶۳). هر توازن قوای منطقه‌ای به شدت به مشارکت قدرت‌های بزرگ و روش‌هایی که این قدرت‌ها در سیستم‌های منطقه‌ای درگیر می‌شوند؛ بستگی دارد. قدرت‌های بزرگ به دلیل توانایی‌های برتر و وابستگی بازیگران محلی به متحدان قوی‌تر، به خوبی برای تأثیرگذاری بر موازنه‌های منطقه‌ای مجهز هستند. دخالت ایالات متحده در خلیج فارس را می‌توان در این زمینه ارزیابی کرد. از نظر تئوریک، موازنه قوا شامل سه مفهوم کلیدی بازدارندگی، مهار و تعادل است. کاربرد آنها در سیستم سیاسی-امنیتی خلیج فارس می‌تواند باعث ایجاد دور جدیدی از تنش‌ها و رقابت‌ها در منطقه شود (Miller, 2004: 256). آنها سؤالات مهمی را مطرح می‌کنند، از جمله، اول اینکه کدام تهدیدات امنیتی باید مهار شوند؟ دوم، کدام بازیگران باید در آن حضور داشته باشند؟ و در نهایت، در برابر کدام بازیگران منطقه‌ای باید تعادل قدرت حفظ شود؟

در توازن قوا ترتیبات منطقه‌ای امنیت واجد اهمیت ویژه‌ای می‌شود و با توجه به فقدانی که در زمینه مدیریت نظم و امنیت منطقه‌ای به ویژه در زیرمجموعه‌های امنیتی‌ای وجود

دارد، بررسی کاربرد موازنه قوا به مثابه یک سیستم مدیریت و کنترل نظم و امنیت در منطقه‌ای چون خلیج فارس ضرورت می‌یابد. از همین منظر باید گفت برخلاف انتظار بسیاری از محققان، پایان جنگ سرد و تحکیم نظم بین‌المللی لیبرال به رهبری ایالات متحده پایانی بر سیاست قدرت‌های بزرگ و رقابت ژئوپلیتیکی نبود. در سال‌های اخیر، چین و روسیه قاطعانه به دنبال منافع استراتژیک خود هستند و برتری آمریکا را به چالش می‌کشند. قدرت اقتصادی و نظامی پکن در طول دهه‌ها به طور قابل توجهی رشد کرده است و بسیاری از تحلیلگران سیاسی را به این استدلال سوق داده است که ساختار نظام بین‌الملل در آستانه یک تحول اساسی است (Wu, 2018: 995-1018). جان میرشایمر استدلال می‌کند که نظام بین‌الملل در دو نظم محدود «مستحکم»^۱ سازمان‌دهی می‌شود - یکی به رهبری ایالات متحده و دیگری توسط چین - که با افزایش رقابت امنیتی و یک نظم بین‌المللی «منعطف» که به کنترل‌های مدیریت تسلیحات و ثبات اقتصادی کمک می‌کند، تعریف می‌شود.

پیش‌بینی‌های تجدید رقابت ژئوپلیتیکی در چندین سند استراتژی ایالات متحده منعکس شده است (O'Rourke, 2021). نتیجه رقابت سخت بین واشنگتن و پکن در آسیا-اقیانوسیه جایگاه جهانی آمریکا را در دهه‌های

^۱ .Bound to Fail

آینده تعیین خواهد کرد. این به معنای تغییر اولویت‌های ژئواستراتژیک واشنگتن از خاورمیانه به سمت آسیا و اقیانوسیه است (National Security Strategy of The United States, 2017/2022). این تغییر جهت‌گیری سیاست در استراتژی امنیت ملی دولت ترامپ مشهود بود که چین را به عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب معرفی می‌کرد که «به دنبال جابجایی ایالات متحده در منطقه هند و اقیانوس آرام، گسترش دامنه مدل اقتصادی دولت محور آن و نظم بخشیدن به منطقه در منطقه است. به نفع آن است» دولت بایدن چشم انداز استراتژیک مشابهی را پذیرفته است و استراتژی امنیت ملی آن چین را به عنوان رقیب اصلی خود که تهدیدی اساسی برای نظم لیبرال به رهبری ایالات متحده محسوب می‌شود، معرفی کرده است. برای مقابله با این چالش، دولت بر نیاز به «ترویج توزیع مطلوب قدرت برای بازدارندگی و جلوگیری از تهدید مستقیم آمریکا و متحدان ما توسط دشمنان، ممانعت از دسترسی به اشتراکات جهانی، یا تسلط بر مناطق کلیدی» تاکید می‌کند.

چین، به نوبه خود، به شدت سیاست «جهانی شدن» را اجرا می‌کند که به دنبال گسترش نفوذ خود در آفریقا، اروپا، آمریکای لاتین و خاورمیانه است. در ابتدا، اهداف استراتژیک آن بر تامین مواد خام و منابع انرژی برای حفظ رشد اقتصادی متمرکز بود. از زمانی که شی جین پینگ در اواخر سال ۲۰۱۲ به قدرت رسید، چین قاطعیت فزاینده‌ای نشان داده و نقش فعالی در صحنه جهانی ایفا کرده است (Shambaugh, 2020: 1-21). رئیس جمهور شی جین به ضرورت اتخاذ یک دیپلماسی «تلاش برای موفقیت» نسبت به «دیپلماسی پنهان و چشم پوش» رهبر سابق دنگ شیائوپینگ معتقد است. در سال‌های اخیر، چین بدون درگیر شدن در رویارویی مستقیم با ایالات متحده، به دنبال تغییر سیستمی در ساختار اقتصاد جهانی بوده است. به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۳، رئیس جمهور شی جین پینگ، ابتکار یک کمربند و یک جاده را به عنوان یک برنامه جامع و برجسته برای گسترش دامنه و نفوذ اقتصاد چین اعلام کرد (Naughton, 2020: 113-136). نقش ابتکار کمربند و جاده به عنوان یک پلتفرم برای فعالیت تجاری جهانی چین، که همکاری توسعه «جنوب - جنوب» را به عنوان اولویت سیاست خارجی چین برجسته می‌کند (China's International Development Cooperation in the New Era, 2021). میرشایمر استدلال می‌کند که ابتکار کمربند و جاده و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا^۱، نه تنها رشد اقتصادی پکن را تقویت می‌کنند، بلکه در نهایت قصد دارند قدرت نظامی و سیاسی آن را در سطح جهانی نشان دهند. بنابراین، این اقدامات هسته‌ی مرکزی استراتژی چین با هدف ایجاد یک مرکز جدید جهانی شدن با محوریت این کشور است (Mearsheimer, 2019: 7-50). واشنگتن در پاسخ و واکنشی صریح به ابتکار کمربند و جاده، تلاش‌های قابل توجهی را برای تضعیف جاه‌طلبی‌های چین از طریق ترغیب متحدان و شرکای خود به رد این ابتکار انجام داده است.

اخیراً، رهبران G-۷ ابتکار «دنیای بهتر را بسازید»، «یک مشارکت زیرساختی مبتنی بر ارزش‌ها، استانداردهای بالا و شفاف» را با هدف حمایت از کشورهای با درآمد پایین و متوسط در ایجاد زیرساخت‌های بهتر تصویب کردند (White House, ۲۰۲۱). به همین ترتیب، در سپتامبر ۲۰۲۱، کمیسیون اروپا استراتژی جدید ارتباطی جهانی خود را به نام «دروازه جهانی» اعلام کرد که وعده ارائه جایگزینی معتبر و بهتر برای ابتکار کمربند و جاده را می‌دهد

(European Commission, ۲۰۲۱). علاوه بر این، در اجلاس اخیر سازمان‌دهی شده توسط ایالات متحده برای دموکراسی، بیش از ۱۰۰ کشور دموکراسی از جمله عراق و اسرائیل گرد هم آمدند تا بر تعهد خود به دموکراسی و محکوم کردن استبداد تاکید کنند. در این اجلاس، پرزیدنت بایدن از ابتکار ریاست جمهوری برای تجدید دموکراتیک برای ارتقای انعطاف‌پذیری دموکراتیک و حقوق بشر در سطح جهانی رونمایی کرد. بر این اساس، قابل پیش بینی است که واشنگتن و متحدانش به طور فزاینده‌ای بر کشورهای خاورمیانه فشار بیاورند تا اتکای خود به ابتکار کمربند و جاده چین را کاهش دهند یا از بین ببرند. در این میان ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای موثر و در حال توسعه تلاش کرده است تا در موازنه‌ی قوای بین دو قدرت فراساحلی یعنی چین و آمریکا، منافع خود را تأمین نماید؛ از یک سو یکی از مهمترین پازل‌های مگاپروژه کمربند و جاده چین است و از سوی دیگر به مثابه یک قدرت منطقه‌ای با اهداف نامحدود و برهم زننده‌ی نظم امنیتی و سیاسی خلیج فارس از سوی آمریکا تلقی می‌گردد (Vinha, ۲۰۲۲: ۲۱۵-۲۴۲). به همین منظور با فهمی متناسب با ابزارها و امکانات خود تلاش کرده است تا در جهت‌گیری کلی خود در منطقه، به چین نزدیک شده و از ایالات متحده آمریکا دوری گزیند.

۳- سیاست ایالات متحده آمریکا در برابر چین در منطقه خلیج فارس: از مداخله تا ائتلاف سازی

سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا از پایان جنگ جهانی دوم بر سه پایه استوار است: ۱- برای تأمین منابع امن و ارزان انرژی در اقتصادهای غربی، ۲- برای تضمین امنیت اسرائیل، و ۳- ترویج ضد کمونیسم (Buzan and Wæver, 1996: 329-343) اما در دهه‌های اخیر، برخی از جنبه‌های این سه گانه ارتباط خود را از دست داده‌اند. به عنوان مثال، به دلیل رونق نفت شیل ایالات متحده، تاکید بر عرضه نفت خام از خاورمیانه کاهش یافته است. در واقع، تا سال ۲۰۲۰، آمریکا با میزان تولید بیش از ۱۹ میلیون بشکه در روز، با صادرات بیش از ۸ میلیون بشکه در روز، به بزرگترین کشور تولیدکننده نفت در جهان تبدیل شد. در سال ۲۰۱۰، واردات نفت خام این کشور از خلیج عربی و اوپک از نزدیک به ۴۸ درصد کل واردات آن به ۱۴ درصد کاهش یافته است (Energy Information Administration, June 2, 2021). با وجود این، بیشتر استراتژی‌های امنیت ملی ایالات متحده از سال ۱۹۹۱ بر تعهد تزلزل ناپذیر آمریکا به امنیت اسرائیل تأکید کرده است. همانطور که میرشایمر و والت استدلال می‌کنند، از زمان تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، بسیاری از سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا حول تعهد این کشور به امنیت کشور یهود متمرکز شده است (walt & Mearsheimer, 2007).

فروپاشی جنگ سرد نیز دیدگاه آمریکا را نسبت به منطقه تغییر داد. از دهه ۱۹۸۰، دخالت فعال آمریکا در خلیج فارس به دنبال اطمینان بخشیدن، هشدار دادن، ارباب، سرکوب، آرام کردن، نجات، رهایی، حذف، تغییر شکل، و بی احترامی بوده است.

تا اوایل دهه ۲۰۱۰، عزم و توانایی آمریکا عوامل تعیین کننده در حفظ برتری آمریکا در منطقه بود. در طول سال‌ها، دولت‌های متوالی ایالات متحده توانایی بی‌نظیری در تحمل هزینه‌های مالی، اجتماعی و سیاسی حفظ برتری آمریکا در هنگام حفاظت از منافع حیاتی خود را نشان دادند. با این حال، از آن زمان، به نظر می‌رسد که تعهد لجام گسیخته ایالات متحده به منطقه در حال کاهش است. درگیری با دشمنان در خلیج فارس دیگر تهدیدی حیاتی برای زندگی اجتماعی، نفوذ اقتصادی و نهادهای سیاسی آمریکا نیست. با توجه به جغرافیای متمایز آن، کشورهای مخالف چون ایران نیز کمتر می‌توانند بر این هژمون فائق آیند و رونق و امنیت میهن آمریکایی را مختل

کنند. در نتیجه، «ایالات متحده به تدریج خود را از چشم‌انداز خلیج فارس به دلیل فقدان اراده و نه ظرفیت مادی دور می‌کند». این کاهش تعهد به معنای رها کردن کامل منطقه نیست. در عوض، در حالی که استراتژی موازنه‌سازی فراساحلی واشنگتن مداخله‌گری آمریکا را محدود می‌کند، حمله بزرگ به منافع آمریکا و فروپاشی یا سازمان‌دهی مجدد نظم منطقه‌ای مجدداً دخالت مستقیم آمریکا را وادار خواهد کرد (Yom, 2020: 75-83).

این تغییر جهت در سیاست دولت آمریکا در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه با هدف ارتقای منافع این کشور از طریق احیای دیپلماسی به عنوان رویکردی عملی برای مقابله و جذب تحولات شتاب‌زده در منطقه و در عین حال دور شدن از درگیر

شدن در جنگ‌های همیشگی قابل تشخیص است. بنابراین، نگرانی‌های واشنگتن در درجه اول حول محور تضمین امنیت اسرائیل و ادغام آن با همسایگان، رسیدگی به مسائل بشردوستانه، مقابله با نفوذ قدرت‌های بزرگ رقیب مانند چین و روسیه، اخلال در شبکه‌های تروریستی، جلوگیری از اقدامات ایران، و اجرای معاهده عدم اشاعه تسلیحات هسته‌ای است، که به حفظ امنیت و ثبات در منطقه کمک می‌کند. این منطق توسط دو تن از اعضای برجسته دولت بایدن در مقاله اخیر فارن افرز نیز بیان شد، که در آن دانیل بنیم و جیک سالیوان استدلال کردند که «استراتژی سنتی قدرت سخت آمریکا برای ایجاد تعادل در خشکی در خاورمیانه موفق نبوده است. بنابراین، آنها یک استراتژی نظامی کمتر جاه طلبانه و یک استراتژی دیپلماتیک بلندپروازانه تر برای خاورمیانه پیشنهاد می‌کنند (Sullivan & Benaim, 2021).

با توجه به موقعیت، سیاست و روابط قدرت در منطقه خلیج فارس، ایالات متحده آمریکا در حال حاضر با روندی شکل گرفته به پیش می‌رود که در دوره اوباما آغاز شد و توسط دولت‌های بعدی تداوم پیدا کرد. حتی اگر نفوذ دیپلماتیک ایالات متحده همچنان تأثیرگذار باشد، ممکن است به اندازه قدرت نظامی آن مؤثر نباشد. با کاهش تعامل آمریکا در خلیج فارس، قدرت‌های منطقه‌ای و همچنین قدرت‌های خارجی همچون چین تلاش خواهند کرد تا خلاء قدرت را پر کنند، چه از طریق افزایش اتکا به خود و چه با تشکیل اتحادهای ژئواستراتژیک جدید و پیچیده (Cook, 2021: 1-35). این در حالی است که واشنگتن خلیج فارس را در برنامه‌ریزی استراتژیک خود بدون اولویت قرار داده است و در مقابل پکن با ایجاد روابط نزدیک‌تر با دینفعان اصلی و در قالب رویکرد پوشش استراتژیک تلاش می‌کند جایگاه خود را در منطقه افزایش دهد.

با توجه به پویایی‌های متعدد سیاسی و استراتژیک در حال ظهور در منطقه‌ی خلیج فارس و خاورمیانه، سیاست‌گذاران ایالات متحده به دنبال ایجاد یک موازنه قدرت منطقه‌ای مساعد جدید خواهند بود تا جایگزینی برای موازنه قبلی که پس از حمله به عراق پایه‌گذاری شده بود، باشد. توازن جدید قدرتی که دولت اوباما به دنبال ایجاد آن بود، نه لزوماً به معنای پایان دادن به روابط با عربستان سعودی و نه تعدیل روابط دیپلماتیک این کشور با اسرائیل و ترکیه بود، بلکه، به دنبال حفظ روابط نزدیک با همه طرف‌ها بود که واشنگتن را قادر می‌سازد یکی در مقابل دیگری تعادل برقرار کند. از زمان رونمایی از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، گشودگی آمریکا در قبال ایران با هدف تحکیم تعادلی بوده است که واشنگتن برای ممانعت از دستیابی هر کشور به هژمونی منطقه‌ای بر آن تکیه کرده است. در واقع، سیاست آمریکا که از یک قدرت منطقه‌ای بر علیه قدرت‌های دیگر حمایت می‌کند، امکان‌پذیر نیست، زیرا برتری هر قدرت منطقه‌ای بر رقبای خود، موازنه‌سازی فراساحلی را ناکارآمد می‌سازد و آمریکا را بار دیگر مجبور می‌کند توازن سرزمینی در بین کشورهای منطقه را با مداخلات همچون گذشته خود اتخاذ کند.

به عبارت دیگر، هرچه قدرت‌های منطقه‌ای از نظر توانمندی‌های مادی برابرتر باشند، احتمال ایجاد تعادل بین یکدیگر و احتمال عدم تعادل در وضعیت موجود منطقه کمتر خواهد بود.

۴- سیاست چین در خلیج فارس: رقابت استراتژیک با آمریکا در قالب پوشش استراتژیک

اهداف استراتژی چین در خلیج فارس و خاورمیانه چندگانه، متنوع و مرتبط با یکدیگر است. در طول دهه‌ها، تمایل و اتکای اقتصادی چین به خلیج فارس به طور قابل توجهی افزایش یافته است و این منطقه اهمیت ژئواستراتژیک بیشتری پیدا کرده است. از دیدگاه پکن، خلیج فارس به منبعی حیاتی از منابع انرژی، بازاری امیدوارکننده برای تجارت و سرمایه‌گذاری زیرساختی و منبعی برای افزایش تقاضا برای فروش تسلیحات نظامی تبدیل شده است (Nader & Scobell, 2016). علاوه بر این، خلیج فارس به دلیل موقعیت جغرافیایی منحصر به فردش در نقطه اتصال آسیا، اروپا و آفریقا به نقطه محوری چین برای ابتکار کمربند و جاده تبدیل شده است. پکن در آخرین سند سیاست عربی خود که در آوریل ۲۰۱۶ منتشر شد، بر پیگیری توسعه مشترک، منافع متقابل و حفظ سطح بالاتر همکاری برد - برد با کشورهای خاورمیانه تاکید کرد. در عین حال، استراتژی امنیت انرژی پکن نیز بر اهمیت حفظ و پایداری منابع انرژی تاکید کرد (China's Arab Policy Paper, 2016).

رشد سریع اقتصادی چین، ناشی از تقاضای آن برای منابع انرژی، نشان دهنده دخالت عمیق پکن در امور خلیج فارس است. اما انرژی تنها بخشی از دلیلی است که چین به دنبال نقشی بزرگتر در این منطقه حیاتی است. علاقه پکن به تجارت منطقه‌ای و سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی نیز در سال‌های اخیر افزایش یافته است. تا سال ۲۰۱۹، چین به عنوان بزرگترین شریک تجاری اکثر کشورهای خاورمیانه از ایالات متحده پیشی گرفت (ChinaMed Index: Middle East, 2021). علاوه بر این، سرمایه‌گذاری‌ها و قراردادهای تجاری چین در سراسر منطقه گسترش یافته است، زیرا بسیاری از کشورها اکنون تحت برنامه‌های ابتکار کمربند و جاده و «بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا» ثبت‌نام کرده‌اند.

پکن همچنین به تحولات ژئوپلیتیک منطقه‌ای به عنوان فرصتی برای تعمیق مشارکت و افزایش قدرت خود نگاه کرده است. به عنوان مثال، در خلال مجمع همکاری چین و عرب در سال ۲۰۱۴، یک چارچوب همکاری ۳+۲+۱ توسط رئیس‌جمهور شی جین پینگ پیشنهاد شد که ضمن قرار دادن امنیت انرژی در مرکز آن، ساخت زیرساخت‌ها و تسهیل تجارت و سرمایه‌گذاری را به عنوان «دو بال» تعریف کرد. و انرژی هسته‌ای، ماهواره‌های فضایی و میدان‌های انرژی جدید به عنوان سه حوزه برای «پیشرفت» (Shaoshi, 2020: 374-427). تلاش‌های چین برای مشارکت‌های همه جانبه در خلیج فارس و خاورمیانه بر کشورهای تولیدکننده نفت و کشورهای مجاور کانال‌ها و تنگه‌های منطقه (مانند مصر، ایران، عربستان سعودی و امارات متحده عربی) متمرکز شده است. تامین امنیت تنگه هرمز، باب المندب و کانال سوئز تضمینی است که تجارت از طریق این مناطق به آرامی جریان خواهد داشت (Cook, 2021: 1-35). از سوی دیگر کشورهای این منطقه از سرمایه‌گذاری‌های چین استقبال کرده و آنها را به استراتژی‌های ملی خود مرتبط کرده‌اند. به عنوان مثال، علیرغم نگرانی‌های ایالات متحده، گروه دولتی بندر شانگهای به مدت ۲۵ سال اجازه سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری از بندر حیفا اسرائیل را داشت. علاوه بر این، شرکت‌های چینی نیز در حال کار بر روی ساخت و راه‌اندازی یک ترمینال خصوصی در اشدود و یک راه آهن سبک در تل آویو هستند. در ایران، چین متعهد شد در ازای عرضه مداوم نفت، ۴۰۰ میلیارد دلار در ۲۵ سال آینده سرمایه‌گذاری کند

(Kerstein, 2021). همچنین بسیاری از کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نیز اصلاحات و استراتژی‌های رشد خود را به ابتکار کمربند و جاده چین گره زده‌اند. به عنوان مثال، عربستان سعودی ابتکار کمربند و جاده را در برنامه تحول ملی جاه‌طلبانه خود - ابتکار چشم انداز ۲۰۳۰ - گنجانده است و معتقد است که ابتکار کمربند و جاده «یکی از ستون‌های اصلی چشم انداز عربستان سعودی ۲۰۳۰ است که به دنبال تبدیل چین به بزرگترین شرکای اقتصادی پادشاهی است.» علاوه بر این، عربستان سعودی از سرمایه گذاری هوای در شبکه های G5 استقبال کرد و میزبان بزرگترین فروشگاه پرچمدار این شرکت در خارج از چین بود. عربستان همچنین زیرساخت‌های مخابراتی شهر رویایی نئوم، یک ابرشهر آینده‌نگر که در دریای سرخ در شمال غربی عربستان ساخته می‌شود، به هوای سپرد. در همین راستا، مقامات کویتی اظهار داشتند که مشارکت ابتکار کمربند و جاده با چین به این کشور در دستیابی به چشم انداز توسعه ۲۰۳۵ کمک می‌کند. در امارات و قطر، از حضور بانک‌های چینی برای تسهیل تجارت در یوان چین با مذاکره در مورد قراردادهای سوآپ ارز استفاده شده است. مهمتر از آن، چین بندر خلیفه امارات متحده عربی را که توسط شرکت کشتیرانی غول پیکر «کسکو» چین مطابق با مشارکت‌های دوجانبه ابتکار کمربند و جاده اداره می‌شود، نظامی کرده است (Sacks, 2021).

از لحاظ تاریخی، خاورمیانه کانون رقابت ژئوپلیتیک جهانی بوده است. همانطور که اسکوبل استدلال می‌کند، «برای کشوری که خود را یک قدرت بزرگ می‌داند، دیده شدن به عنوان بازیگر اصلی در خلیج فارس مهم است. از این رو چین می‌خواهد جایگاه خود را در منطقه افزایش دهد» (Scobell, 2017: 12). اما چین این رویه را از طریق رویکرد «پوشش استراتژیک»^۱ انجام می‌دهد؛ این مفهوم که از ادبیات تأمین مالی و ریسک مالی، به معنای کاهش ریسک از طریق تنوع بخشیدن به سرمایه‌گذاری‌ها و منافع استراتژیک، استخراج شده است به این منظور است که چین در قالب این رویکرد تلاش دارد تا با خلق یک تعامل چندجانبه، مسیرهای تأمین انرژی و تجارت و همچنین اجرای ابتکار کمربند و جاده را تضمین نماید؛ بی‌آنکه قدرت ایالات متحده آمریکا را به عنوان هژمون امنیتی و سیاسی منطقه خلیج فارس به چالش بکشد و یا در تنش‌های بین دولت‌های این منطقه درگیر شود. این بدان معناست که پکن به دور از تلاش برای تضعیف نفوذ آمریکا در منطقه، قصد دارد تا حد امکان کمتر در نظم منطقه دخالت کند و هدف اصلی آن حفاظت و ارتقای منافع اقتصادی و امنیت ملی خود است (Fulton, 2020: 492-505). پکن با پافشاری بر اصل دیرینه عدم مداخله و احترام به حاکمیت ملی و مسیرها و الگوهای توسعه به دنبال متمایز کردن خود از سایر قدرت‌ها بوده است. طی چند دهه گذشته، چین توانسته است با حداقل تلاش به اهداف امنیتی خود در خلیج فارس دست یابد (Papa, 2021). با وجود این، ممکن است در سال‌های آینده این روند تغییر نماید؛ چین ترجیح می‌دهد مستقیماً با مسائل امنیتی پیچیده منطقه درگیر نشود. تاکنون نقش امنیتی آمریکا در منطقه راه را برای گسترش نفوذ اقتصادی چین برای چین هموار کرده است. به عنوان مثال، ناوگان پنجم ایالات متحده با مقابله با دزدی دریایی و تأمین امنیت تنگه حیاتی باب المندب، آزادی ناوبری را در تنگه هرمز تضمین کرده است. مهمتر از آن، واشنگتن به طور سنتی نقش تعیین کننده‌ای در حفظ توازن قدرت منطقه ایفا کرده است. با این حال، عدم مشارکت فزاینده ایالات متحده از امور منطقه‌ای احتمالاً معادله امنیتی در خاورمیانه را تغییر خواهد داد. بنابراین، این احتمال وجود دارد که چین به طور فزاینده‌ای با مسائل مربوط به امنیت برای حفظ و حفاظت از

^۱-Strategic hedging

منافع اقتصادی رو به رشد خود درگیر شود. با این وجود، استراتژی پوشش منطقه‌ای پکن برای پرکردن خلاء امنیتی به جا مانده از ایالات متحده تلاش خواهد کرد.

۵- سیاست ایران در خلیج فارس: اتصال به چین و مقاومت در برابر آمریکا

بر اساس تئوری موازنه منافع، ایران را می‌توان کشوری تجدیدنظرطلب دانست که از وضعیت موجود منطقه راضی نیست. بنابراین، تهران برای تعقیب اهداف خود، طی سال‌های اخیر مایل به پذیرش ریسک‌های بزرگ‌تری است؛ زیرا در ادبیات روابط بین‌الملل دولت‌های تجدیدنظرطلب تلاش می‌کنند نظمی که تأمین‌کننده منافع آنها نبوده را به چالش کشیده و برای تاثیرگذاری بیشتر خواهان نقش بیشتری در یک نظم منطقه‌ای هستند. برای نمونه در نتیجه سیاست فشار حداکثری آمریکا در دوره ترامپ، پهباد این کشور در آب‌های خلیج فارس را سرنگون کرد و پس از شهادت سردار سلیمانی، ایران پایگاه نظامی آمریکا را (عین الاسد) را بمباران کرد؛ اقدامی که پس از جنگ جهانی دوم، منحصر بفرد بود (Vinha, 2022: 215-245). برخلاف کشورهای وضع موجود، ایران کشوری است که قدرت را به حداکثر می‌رساند و مایل است بقای خود را نه تنها برای حفظ، بلکه برای بهبود جایگاه خود در نظم منطقه‌ای به خطر بیندازد. بنابراین، ایران را می‌توان به عنوان یک دولت تجدیدنظرطلب با اهداف نامحدود توصیف کرد.

تحولات ژئوپلیتیکی در منطقه خلیج فارس در خدمت اهداف ایران برای گسترش

حوزه نفوذ خود بوده است. علیرغم فشار اقتصادی، ایران از توانایی‌های نظامی و مباحثی خود برای به چالش کشیدن وضعیت موجود و گسترش برنامه‌های راهبردی خود استفاده کرده است. در میان رقبای منطقه‌ای خود، ایران دومین ارتش قوی را دارد و شبه‌نظامیان فعال در بسیاری از پایتخت‌های منطقه منجمله عراق و لبنان و سوریه دارد. تهران با توجه به استراتژی تجدیدنظرطلبانه خود، مشارکت عملی با چین و روسیه ایجاد کرده است (Fallahi, 2021). با وجود این، تأکید بر عامل اقتصادی در توازن قوای منطقه‌ای حائز اهمیت است. ایران به جهت اقتصادی دارای محدودیت‌های بیشتری نسبت به رقبای منطقه‌ای خود است؛ این امر تا حد زیادی به دلیل تحریم‌های هوشمند و چندلایه بین‌المللی بر علیه این کشور است؛ ایران اما در طی این سال‌ها تلاش کرده است تا با تعامل با کشورهای منطقه همچون عراق و سوریه و عمان و قطر و نیز مراودات تجاری و راهبردی با چین و روسیه از تاثیر این تحریم‌ها بر اقتصاد خود بکاهد. به ویژه تلاش کرده با پایبندی به برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) جامعه بین‌المللی را مطمئن سازد. با این حال، از آنجایی که توافق با موانع مهمی روبرو شده است، ایران ممکن است مشارکت چند تریلیون دلاری چین و ایران را به عنوان جایگزینی برای غلبه بر تحریم‌های بین‌المللی و در نتیجه دستیابی به امنیت اقتصادی ببیند (Saleh & yazdanshenas, 2023: 1-24).

در شرایط کنونی منطقه، بعید است که ایران به دنبال اتحادهای منطقه‌ای باشد. بلکه تلاش خواهد کرد تا با بهره‌گیری از نفوذ منطقه‌ای خود، هرگونه اتحاد موازنه علیه خود را از بین ببرد. ایران متوجه شده است که به چالشی بزرگ برای بسیاری از رقبای خود تبدیل شده است. به عنوان مثال، ایران هیچ علاقه‌ای به همگرایی اخیر بین عربستان سعودی، قدرت اقتصادی در خلیج فارس - و اسرائیل - قدرت هسته‌ای تحت حمایت ایالات متحده در منطقه شامات- ندارد و به دنبال تضعیف هر گونه نزدیکی بیشتر بین این دو بازیگر خواهد بود. از سوی دیگر تلاش خواهد کرد تا از نفوذ خود بر حوثی‌های یمن، اهرم فشاری را بر عربستان سعودی به طور پایدار برقرار نماید.

در ارتباط با چین باید گفت که ایران چین را به عنوان موازنه‌ای برای نفوذ ایالات متحده و عربستان سعودی در خلیج فارس می‌بیند (Garver, 2018: 123-148). به گفته هارولد و نادر، ایران از موقعیت خود در برابر چین رضایت دارد؛ چون این کشور جاه‌طلبی ارضی در قبال ایران ندارد و مداخله‌ای در سیاست داخلی ایران ندارد. چین به عنوان کشوری تلقی می‌شود که می‌تواند در اقتصاد و زیرساخت‌های جمهوری اسلامی ایران سرمایه‌گذاری کند (Nader & Harold, 2012: 3-5). همانطور که مشخص است برای ایران مشارکت فعال و مشارکت در پروژه ابتکار جاده و کمربند چین می‌تواند نقش منطقه‌ای آن را بیشتر تقویت کند. ایران در قبال چین این را در نظر می‌گیرد که این کشور علیرغم تحریم‌های جامعه بین‌المللی علیه ایران، در عرصه‌های مختلف انرژی و اقتصاد و زیرساخت با آن همکاری کرده و در آن سرمایه‌گذاری می‌کند. با این حال، تصویر و همکاری با چین در ایران طی سال‌های اخیر پیچیده شده است؛ در باب ارتقای راهبردی روابط چین و ایران بین نیروهای محافظه کار و اصولگرا از یک سو و میانه‌روها و اصلاح‌طلبان از سوی دیگر در ایران شکاف وجود دارد؛ محافظه کاران چین را به عنوان «شریک استراتژیک طبیعی» ایران می‌بینند و بر همبستگی «تمدنی» با چین تاکید می‌کنند و طبیعتاً از سیاست چین در ایران حمایت می‌کنند. برعکس، میانه‌روها و اصلاح‌طلبان معمولاً به نیت چین مشکوک هستند و روابط چین و ایران را در منطقی کاملاً واقع‌بینانه و فرصت‌طلبانه می‌بینند که باید شامل پرورش شرکای دیگر همچون روسیه و ایالات متحده آمریکا باشد (Garlick et al, 2023: 85-105).

در ارتباط ایران و آمریکا باید گفت از آغاز بحران عراق در سال ۲۰۰۳، ایران و ایالات متحده بی‌وقفه با یکدیگر برای نهادینه کردن و تقویت نقش‌های جدید خود در منطقه رقابت می‌کنند. امروز، اقداماتی که واشنگتن آن را تقویت‌کننده امنیت می‌داند، از سوی تهران به عنوان ایجاد ناامنی در منطقه تلقی می‌شود. تمرکز مستمر واشنگتن بر موازنه قوا خطر برهم زدن معادلات قدرت طبیعی را به همراه دارد و به طور بالقوه درگیری بین ایران و ایالات متحده و سایر کشورهای منطقه را تشدید می‌کند. با این حال، اگر ایالات متحده بتواند نقش ایران را در ساختار امنیتی جدید منطقه در قالب توازن امنیتی بپذیرد، واشنگتن و تهران در نتیجه می‌توانند سازشی ایجاد کنند که ممکن است منافع همه بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای خلیج فارس را ارتقا دهد (barzegar, 2020: 3). تا زمانی که این امر رخ ندهد استراتژی ایران در برابر آمریکا، استراتژی دوری و فاصله‌گیری است.

۶- پیامدهای رقابت چین و آمریکا برای امنیت خلیج فارس و ایران

تغییرات معاصر در توازن قدرت جهانی به تغییرات چشمگیری در نگرش‌ها و سیاست‌های زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس منجر شده است. از زمان استعمارزدایی، ایالات متحده به دنبال پرکردن خلاء قدرت، نه تنها به انگیزه‌های سیاسی و ایدئولوژیک، بلکه برای منطق‌های فکری و اقتصادی بوده است. در همین حال، سیاست‌های خارجی واشنگتن با رویکردی عمل‌گرایانه‌تر مشخص شده است (Vinha, 2023: 215-245). به طور مثال، برای مهار گسترش کمونیستی در منطقه، واشنگتن از همکاری ترکیه، ایران و عربستان برای تشکیل یک ائتلاف ضد کمونیستی استفاده کرد. با کاهش تهدید شوروی و کاهش تخاصم بین کشورهای عربی و اسرائیل، سیاست امنیتی آمریکا در منطقه به طور فزاینده‌ای بر پیشبرد روند صلح اسرائیل و اعراب، تقویت امنیت انرژی، مبارزه با تروریسم بین‌المللی و مهار تکثیر تسلیحات کشتار جمعی متمرکز شد.

با این حال، جدایی سیاسی، نظامی و اقتصادی ایالات متحده از منطقه با افزایش چهره قدرت‌های جهانی دیگر که به دنبال فرصت‌هایی برای پر کردن خلاء قدرت در حال گسترش هستند، موازی شده است. چین مهمترین بازیگر امنیتی جدید در منطقه خلیج فارس است. چرخش پکن به سمت خاورمیانه و خلیج فارس نیز بازتاب میل چندین بازیگر منطقه‌ای است که می‌خواهند نقش فعال‌تری ایفا کنند. پکن مجموعه‌ای از راه حل‌های اقتصادی ارائه کرده است که در منطقه به عنوان فرصت‌هایی برای تقویت اقتصادهای ملی و تنوع بخشیدن به منابع درآمد آنها تلقی می‌شود.

علاوه بر این، در حالی که واشنگتن فروش تسلیحات و استفاده از فناوری خود را برای حفظ توازن قوا به نفع اسرائیل محدود می‌کند، پکن تمایلی کمتری به ارائه تجهیزات نظامی نداشته است. به عنوان مثال، زمانی که واشنگتن در طول جنگ ایران و عراق از ارائه موشک‌های پیشرفته به عربستان سعودی خودداری کرد، ریاض با حمایت آشکار از سیاست «چین واحد» در ازای سامانه موشکی میان برد CSS-۲ به پکن روی آورد. اخیراً، پس از وتوی واشنگتن درخواست شرکای خود در خلیج فارس برای خرید فناوری پیشرفته هواپیماهای بدون سرنشین، پکن آنها را در اختیار امارات، عراق، مصر و عربستان سعودی قرار داد و با ساخت اولین کارخانه تولید هواپیماهای بدون سرنشین منطقه در عربستان موافقت کرد (Turak, 2019). مسلماً خلیج فارس دیگر در واشنگتن به عنوان یک اولویت استراتژیک تلقی نمی‌شود. با این وجود، پویایی نهفته در رقابت نوظهور چین و آمریکا احتمالاً در منطقه به نمایش درخواهد آمد. در حالی که در دهه‌های آینده، هند و اقیانوس آرام منطقه محوری در رقابت ژئوپلیتیکی بین واشنگتن و پکن خواهد بود، خاورمیانه دارای دارایی‌های استراتژیک کافی برای حفظ مشروط دو قدرت است. با این حال، این چالش‌های جدیدی را برای بازیگران منطقه‌ای ایجاد می‌کند که باید منافع شریک امنیتی بلندمدت و یک شریک اقتصادی امیدوارکننده را با هم آشتی دهند.

همچنین چندین متغیر، از جمله کاهش جذابیت منطقه برای تصمیم گیرندگان ایالات متحده و دواگانگی استراتژیک چینی، ممکن است راه را برای کشورهای منطقه برای جستجوی چارچوب همکاری باز کرده باشد. مذاکرات ایران و عربستان و روابط آینده این دو کشور، کنفرانس بغداد برای همکاری و مشارکت، و گفتگوهای چهارجانبه ترک و عرب؛ و بیانیه «العالا» برای پایان دادن به تحریم قطر، نمونه‌های احتمالی همکاری منطقه‌ای هستند.

با این حال، علی‌رغم این تلاش‌های بلند پروازانه، ممکن است دستیابی به یک چارچوب همکاری در یک محیط منطقه‌ای که در آن منافع بازیگران در تضاد است، دشوار باشد. به عنوان مثال، علیرغم اطمینان خاطر، تهران خواهان همکاری‌هایی است که بر برنامه‌ی هسته‌ای، موضوع تسلیحات دفاعی و نفوذ منطقه‌ای‌اش تأثیری نگذارد، که این با منافع کشورهای حوزه خلیج فارس، اسرائیل و ترکیه در تضاد است. همچنین، بازیگران منطقه‌ای ممکن است فقط برای برآوردن خواسته‌های بین‌المللی، همکاری را نشان دهند. به عنوان مثال، هدف ایران از شرکت در مذاکرات چندجانبه هسته‌ای، کاهش تحریم‌های ایالات متحده از طریق دادن سیگنال به آمریکا مبنی بر تبدیل شدن به یک ذینفع مسئول است. به همین ترتیب، عربستان سعودی متوجه شده است که سرپیچی از اراده قدرت‌های بزرگ در مورد لزوم بازگشت تهران به توافق هسته‌ای دشوار است. بنابراین، برای کاهش فشارهای بین‌المللی، مذاکرات ریاض با تهران مطابق با پیش‌رانی چین، خواست بین‌المللی و تأیید آمریکا به پیش رفت. از نظر توازن قوای منطقه‌ای، عربستان، اسرائیل، ترکیه و ایران بیشترین هزینه‌های نظامی را به خود اختصاص داده‌اند. ترکیه و عربستان به عنوان اعضای گروه ۲۰ از مزیت‌های اقتصادی قابل توجهی در رقابت‌های اقتصادی منطقه‌ای برخوردارند، در حالی که اسرائیل

دارای مزیت هسته‌ای و شراکت تثبیت شده با ایالات متحده است. در مقابل، ایران علیرغم دارا بودن محدودیت‌ها و تحریم‌ها تلاش می‌کند تا با افزایش نفوذ خود در کشورهای منطقه و افزایش بنیه دفاعی خویش، جایگاه خود را افزایش دهد. نکته کلیدی دیگر این است که ترکیه و ایران نمی‌خواهند عربستان رهبری جهان اسلام را در انحصار خود درآورد. بنابراین، مناسبات و تعاملات امنیتی و سیاسی خلیج فارس به ظاهر غیرقابل حل است.

اما محتمل‌ترین سناریو این است که قدرت‌های منطقه‌ای با احتیاط مشارکت خود با قدرت‌های بزرگ را برای حفظ منافع امنیتی خود ارزیابی کنند. در نتیجه، قدرت‌های منطقه‌ای - به‌ویژه آن‌هایی که از وضعیت موجود ناامید شده‌اند - به دنبال استراتژی‌های پراگماتیک برای گسترش همکاری‌های امنیتی و اقتصادی خود خواهند بود. در سطح منطقه‌ای، بر اساس تئوری موازنه قدرت، تشکیل اتحاد رایج‌ترین راه برای پاسخ به یک تهدید درک شده است. بر این اساس، قدرت‌های موجود منطقه‌ای در برابر قدرت‌های تجدیدنظرطلب تعادل برقرار می‌کنند، در حالی که دولت‌های کوچک و ضعیف احتمالاً دست به کار خواهند شد. در طول دو دهه گذشته، ایران قدرت هم‌مونیک بالقوه‌ای را به نمایش گذاشته است. این کشور حوزه نفوذ خود را در عراق، لبنان، سوریه و یمن و همچنین فلسطین تثبیت کرده است. بنابراین، علیرغم پویایی قوی تحمیل شده توسط معضل امنیتی، سایر قدرت‌های منطقه‌ای (مانند اسرائیل، ترکیه و عربستان) ممکن است هدف مشترکی در ایجاد تعادل در برابر برتری منطقه‌ای ایران پیدا کنند. بر این اساس، می‌توان گزینه‌های راهبردی را که قدرت‌های منطقه‌ای و دولت‌های کوچک و آسیب‌پذیر در مواجهه با چالش‌های نوظهور منطقه‌ای و رقابت ژئوپلیتیک جهانی دنبال می‌کنند، پیش‌بینی کرد. رقابت فزاینده چین و ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس، محیط دیپلماتیک پیرامون جمهوری اسلامی ایران را به‌طور معناداری دستخوش تحول کرده است. در این چارچوب، دیپلماسی ایران دیگر در مواجهه با یک ساختار قدرت ایستا و تک‌قطبی تعریف نمی‌شود، بلکه ناگزیر است در فضایی چندلایه و سیال کنش کند که در آن نفوذ امنیتی آمریکا و حضور اقتصادی چین به‌صورت هم‌زمان جریان دارد. این وضعیت، ضمن افزایش پیچیدگی تصمیم‌گیری دیپلماتیک ایران، ضرورت بازتنظیم ابزارها و اولویت‌های سیاست خارجی را برجسته می‌سازد. رقابت قدرت‌های بزرگ، از این منظر، نه به معنای ایجاد خلأ کامل قدرت در منطقه، بلکه به‌منزله تغییر در الگوی اعمال قدرت است که مستقیماً بر دامنه انتخاب‌های دیپلماتیک ایران اثر می‌گذارد.

در بُعد ژئواکونومیک، رقابت چین و آمریکا در خلیج فارس موجب افزایش وزن مؤلفه‌های اقتصادی در معادلات دیپلماتیک ایران شده است. چین با تمرکز بر دیپلماسی اقتصادی، سرمایه‌گذاری زیرساختی و ابتکار کمربند و جاده، و ایالات متحده با بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی، فناوری و تحریمی، فضای رقابت را به حوزه‌هایی فراتر از تقابل نظامی منتقل کرده‌اند. در چنین شرایطی، دیپلماسی ایران ناگزیر است از ظرفیت‌های اقتصادی، انرژی و ترانزیتی خود به‌عنوان ابزارهای مکمل سیاست خارجی بهره‌گیرد و هم‌زمان، سیاست‌های خود را با ملاحظات هزینه - فایده اقتصادی تنظیم کند. این تحول، دیپلماسی ایران را به سمت رویکردی سوق می‌دهد که در آن اقتصاد نه صرفاً یک متغیر جانبی، بلکه یکی از ارکان اصلی کنش دیپلماتیک تلقی می‌شود.

از منظر راهبردی، رقابت چین و ایالات متحده آمریکا دامنه گزینه‌های دیپلماتیک ایران را به گونه‌ای متأثر ساخته است که نه هم‌پیمانی سخت با چین و نه تقابل مستقیم با آمریکا، به تنهایی قادر به تأمین منافع بلندمدت کشور نیست. احتیاط راهبردی چین و پرهیز آن از ورود به رویارویی مستقیم با آمریکا، در کنار تداوم نقش نظارتی و امنیتی واشنگتن، ایران را به سمت اتخاذ رویکردی عمل‌گرایانه‌تر در سیاست خارجی سوق می‌دهد. در این چارچوب،

موازنه‌سازی، تنوع‌بخشی به روابط خارجی و مدیریت تنش‌های منطقه‌ای به عناصر کلیدی دیپلماسی ایران تبدیل می‌شوند. بدین ترتیب، رقابت چین و آمریکا نه به عنوان فرصتی مطلق یا تهدیدی یک‌سویه، بلکه به عنوان متغیری ساختاری تلقی می‌شود که دیپلماسی ایران باید به طور مستمر خود را با الزامات آن تطبیق دهد.

نتیجه‌گیری

ایالات متحده و چین اکنون در یک رقابت ژئوپلیتیکی محبوس شده‌اند که احتمالاً قوانین، هنجارها و نهادهای حاکم بر روابط بین‌الملل را برای چندین دهه آینده تعیین می‌کند. در واقع، رقابت استراتژیک بین ایالات متحده و چین در حال تشدید است و حوزه‌ها و جغرافیاهای متعددی را در بر می‌گیرد. نشانه‌های هشداردهنده‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد چنین رقابتی تا شبه جزیره عربستان گسترش یافته است، جایی که ایالات متحده برای مدت طولانی به عنوان شریک امنیتی اصلی پادشاهی‌های خلیج فارس خدمت کرده است و چین روابط اقتصادی گسترده‌ای ایجاد کرده است. منافع و اهداف آمریکا و چین در خلیج فارس ذاتاً متضاد نیستند. در واقع، زمینه‌های مهمی وجود دارد که منافع شخصی متقابل باید اهداف مشترکی مانند تضمین جریان‌های انرژی بدون مانع و امنیت غذایی بیشتر و همچنین محدود کردن قابلیت‌های هسته‌ای ایران را الزامی کند. با این حال، در همان زمان، فعالیت‌های ایالات متحده و چین در خلیج فارس باعث ایجاد چندین نقطه اصطکاک، به ویژه در حوزه امنیتی شده است. بیشترین مشکل در توسعه شتابان فناوری‌های دو منظوره است که به طور فزاینده‌ای مرز بین اقتصاد و امنیت را محو کرده است. در پاسخ، ایالات متحده یک کارزار جهانی را برای خنثی کردن جاه‌طلبی‌های فناوری چین آغاز کرده است - درست در زمانی که فناوری پیشرفته روابط چین و خلیج فارس را به جلو می‌برد. در این شرایط، مدیریت رقابت استراتژیک با چین به طور مسئولانه و موفقیت آمیز مستلزم آن است که واشنگتن نه تنها روابط امنیتی خود را با متحدان خود در خلیج فارس تقویت کند، بلکه در مورد موافقت شریک خود با چارچوبی که خطرناک‌ترین قرار گرفتن در معرض فعالیت‌های بدخیم چین و همچنین کار را محدود می‌کند، مذاکره کند. با مجموعه‌ای از شرکا برای ارائه جایگزین‌هایی به پادشاهی‌های خلیج فارس برای مزایا و ضررهای ارائه‌شده توسط چین. از منظر استراتژیست‌های آمریکایی؛ زمان نیاز به رویکرد عملگرایانه‌تر و تایید آمیز آمریکا در امور خلیج فارس دارد - رویکردی که اهمیت همکاری غیرنظامی را افزایش می‌دهد. مطابق با نیازها و آرزوهای توسعه‌ای کشورهای خلیج فارس؛ اهرم مشارکت با دیگر قدرت‌های بزرگ از جمله اتحادیه اروپا، هند، ژاپن و کره جنوبی؛ و احتمالاً شامل گفتگو با پکن با هدف تقویت ابتکارات سازنده امنیت/ثبات در منطقه است. میانجیگری چین در تنش‌زدایی عربستان و ایران - که توسط برخی مورد استقبال قرار گرفت و توسط برخی دیگر به عنوان طلوع عصر جدیدی در خلیج فارس و خاورمیانه گسترده تر مورد تمجید قرار گرفت - می‌تواند و باید انگیزه‌ای برای سیاست ایالات متحده برای حرکت در این مسیر ایجاد کند.

با این حال، خلیج فارس با وجود سابقه طولانی دخالت خارجی، اخیراً شاهد تغییر چشمگیری در ماهیت و ماهیت تعامل قدرت‌های جهانی بوده است. از زمان بهار عربی، رویکرد ایالات متحده به منطقه از حضور نظامی قوی به رویکرد موازنه‌سازی فراساحلی و رقابت استراتژیک با چین تغییر کرده است، زیرا این منطقه دیگر به عنوان یک تهدید وجودی برای رفاه و امنیت آن تلقی نمی‌شود. در نتیجه، خلاء سیاسی و نظامی در حال ظهور به تسریع الگوهای رقابت بین قدرت‌های تجدیدنظرطلب منطقه‌ای و قدرت‌های وضع موجود کمک کرده است. در واقع، ایران نفوذ خود را در چهار پایتخت عربی تقویت کرده است، ائتلاف ترکیه و قطر به منظور سرمایه‌گذاری در حوزه‌های

همسو و گروه چهارجانبه عربی به رهبری عربستان سعودی در بسیاری از کشورهای بهار عربی ضدانقلاب‌هایی را برای بازگرداندن وضعیت موجود آغاز کرد. در همین حال، در حالی که چین دوگانگی استراتژیک خود را در مورد مسائل سیاسی نظامی حفظ کرده است، به طور فزاینده‌ای در شراکت اقتصادی با اکثر قدرت‌های منطقه‌ای درگیر شده است و در قالب پوشش استراتژیک خود تلاش کرده است تا مسیرهای تأمین انرژی و امنیت جامع ملی و مگاپروژه کمربند و جاده را به دور از تنش‌های منطقه‌ای در خلیج فارس و بدون درگیری با آمریکا و زیر چتر امنیتی این کشور تضمین نماید. موازنه قوا میان دو قدرت بزرگ یعنی چین و آمریکا بیشتر به سمت رقابت استراتژیک سوق پیدا کرده و بیشتر ماهیت فراساحلی پیدا کرده است. در این بین رقابت فزاینده ژئوپلیتیکی بین قدرت‌های بزرگ، بدون شک بر استراتژی‌ها و سیاست‌های امنیتی بازیگر منطقه‌ای تأثیر خواهد گذاشت. ترتیبات امنیتی جدید منطقه - ای بر این فرض استوار است که تشکیل اتحادهای امنیتی عملگرایانه بهترین راه برای پاسخ به تهدیدات منطقه‌ای است. بر این اساس، قدرت‌های موجود مانند عربستان سعودی و اسرائیل و همچنین قدرت تجدیدنظرطلب با اهداف محدود ترکیه، بیشتر مستعد همکاری‌های امنیتی منطقه‌ای در کوتاه‌مدت و میان‌مدت برای آمریکا هستند و در مقابل قدرت‌های تجدیدنظرطلب با اهداف نامحدود مانند ایران در طرف مقابل یعنی چین باقی خواهند ماند. در مجموع، رقابت استراتژیک چین و ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس، دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران را در فضایی چندلایه و سیال قرار داده است که در آن، تداوم نقش امنیتی آمریکا و گسترش نفوذ اقتصادی چین به صورت هم‌زمان دامنه انتخاب‌های سیاست خارجی ایران را شکل می‌دهند. انتقال کانون رقابت قدرت‌های بزرگ به حوزه‌های ژئواکونومیک، موجب افزایش اهمیت مؤلفه‌های اقتصادی، انرژی و ترانزیتی در دیپلماسی ایران شده و این کشور را به سمت رویکردی عمل‌گرایانه و هزینه - فایده‌محور سوق داده است. بر این اساس، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نه هم‌پیمانی سخت با چین و نه تقابل مستقیم با ایالات متحده، به تنهایی تأمین‌کننده منافع بلندمدت ایران نیست و دیپلماسی ایران ناگزیر از اتخاذ راهبردی مبتنی بر موازنه‌سازی هوشمند، تنوع‌بخشی به روابط خارجی و مدیریت تنش‌های منطقه‌ای در بستر رقابت پایدار قدرت‌های بزرگ است.

منابع

۱. امیررضام قومی، شهرزاد شریعتی (۱۴۰۲)، نهادسازی نوین آمریکا برای مهار ایران و چین در آسیا: مطالعه موردی: کواد ۲، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سی و هفت، شماره ۱.
۲. غفار زارعی، محمد احمدی نیا و علی محمد حقیقی (۱۴۰۰)، نفوذ چین در پرتو نقش امنیتی آمریکا در حوزه خلیج فارس، *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، سال یازدهم، شماره ۳.
۳. مجید بزرگمهری، مریم میرزایی (۱۳۹۶)، حضور چین در خلیج فارس؛ پیامدهای سیاسی و ایدئولوژیک، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، دوره ۹، شماره ۳۱.
۴. فخرالدین نجفی، افشین زرگر (۱۴۰۰)، تحلیل و ارزیابی نظریه موازنه قوا در خاورمیانه با تأکید بر جایگاه ایران در منطقه، *فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، سال چهارم، شماره ۴.
5. Alam Saleh & Zakiyeh Yazdanshenas (2023), China-Iran strategic partnership and the future of US hegemony in the Persian Gulf Region, *British Journal of Middle Eastern Studies*.
6. Benaim, Daniel & Sullivan, Jake (2020), America's Opportunity in the Middle East: Diplomacy Could Succeed Where Military Force Has Failed, *Foreign Affairs*, May 22
7. Benjamin Miller (2004), The International System and Regional Balance in the Middle East," in Balance of Power: Theory and Practice in the 21st Century, T.V Paul, James J. Wirtz, and Michel Fortmann, eds. *Stanford University Press*
8. Biden, Joseph (2021), Remarks by President Biden at The Summit for Democracy Opening Session, White House, December 9 [https:// www. whitehouse.gov](https://www.whitehouse.gov)
9. Buzan and Wæver (1996) Regions and Powers and Michael Hudson, To Play the Hegemon: Fifty Years of US Policy toward the Middle East, *Middle East Journal*, Vol. 50, No. 3.
10. Calabrese, John (2023), The United States, China and the Gulf Arab States in the Era of Great Power Competition, *East Asian Policy*, Vol. 15, No. 03.
11. China's International Development Cooperation in the New Era, (2021)." State Council of the People's Republic of China, January 10, [http:// english.www.gov.cn](http://english.www.gov.cn)
12. ChinaMed Data (2021), ChinaMed Index: Middle East, July 2,
13. Cook, Steven (2021), Major Power Rivalry in the Middle East, Council on Foreign Relations, European Commission, State of the Union Address by President von der Leyen, September 15, 2021, <https://ec.europa.eu>
14. <https://trumpwhitehouse.archives.gov/wpcontent/uploads/2017-0905.pdf>
15. Mearsheimer, John (2019), Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order, *International Security*, Vol. 43, No.4
16. Mearsheimer, John & Walt, Stephen (2007), The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy, *New York: Farrar, Straus and Giroux*

17. Ronald O'Rourke (2021), *Renewed Great Power Competition: Implications for Defense - Issues for Congress* (Washington, D.C.: Congressional Research Service).
18. Sacks, David (2021), China's Huawei Is Winning the 5G Race. Here's What the United States Should Do to Respond, *Council on Foreign Relations*, March 29.
19. Scobell, Andrew & Nader, Alireza (2016), *China in the Middle East: The Wary Dragon*, Santa Monica, Calif. RAND Corporation.
20. Shambaugh, David (2020), China's Long March to Global Power," in David Shambaugh, ed., *China and the World*. New York: Oxford University Press
21. Shaoshi, Xu (2020), The '1+2+3' Pattern Promotes Practical Cooperation Between China and Middle Eastern Countries," in Xu Shaoshi, ed., *BRI and International Cooperation in Industrial Capacity: Country Cooperation Guide*, New York: Routledge
22. Vinha, Luis da (2022), The Sino-American Rivalry and Arabian Gulf Security, *China Quarterly of International Strategic Studies*.
23. White House (2017/2021 / 2022) National Security Strategy of the United States, Washington, D.C.: White House.
24. Wu Xinbo (2018), China in Search of a Liberal Partnership International Order, *International Affairs*, Vol. 94, No. 5.

Strategic Competition Between the United States and China in the Persian Gulf: Implications for Iran's Diplomacy

Mojtaba Rafaat¹
Seyed Javad Salehi²

Abstract

the United States and China in the Persian Gulf has increasingly reshaped the region's geopolitical and geoeconomic dynamics, generating significant implications for Iran's diplomacy. The central question of this study is: What consequences does the declining strategic importance of the Middle East in U.S. foreign policy, coinciding with China's adoption of a strategy of strategic hedging, entail for Iranian diplomacy? The research hypothesizes that although the United States has shifted its strategic focus from the Middle East toward offshore and global competition with China, it continues to maintain its security umbrella over the region and to perform the role of a "monitoring hegemon." By contrast, China seeks to expand its regional influence through economic diplomacy and the Belt and Road Initiative. This study adopts a descriptive – analytical approach and employs a comparative analysis method. The findings indicate that under these conditions, Iranian diplomacy operates within a multilayered and fluid environment, which has driven it toward a pragmatic approach based on smart balancing and the diversification of foreign relations.

Keywords: China; United States of America; Balance of Power; Iran; Persian Gulf; Strategic Hedging

¹-PhD student in Political Science and International Relations, Faculty of Law and Political Science, University of Science and Research, Tehran, Iran
mojtabarafaat1378@gmail.com

²- Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran